

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم	تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

رهاورد سیر سالک از ذی‌القعدة تا عید غدیر

کلیدواژگان: عید غدیر، چهله‌ی موسویه یا کلیمیّه، معرفت و شناخت، ملاقات، محبت و عشق، وادی عقل و دل، عرفه، منا، عبور از خویشتن، قربانی شدن، مراتب امامت، بیعت ظاهری و باطنی با حقیقت ولایت.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ^۱.
الَّذِي جَعَلَ كَمَالَ دِينِهِ وَ تَمَامَ نِعْمَتِهِ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^۲.

خدمت بقیة‌الله الاعظم ارواحنا لئراب‌مقدمه‌الفداء و همه‌ی عزیزان دل‌باخته‌ی آستان مهدوی و همه‌ی سرسپردگان آستان علوی، این عید منحصر به فرد، اعظم اعیاد این امت، عیدالله‌الاکبر را تبریک عرض می‌کنم. عید سعید غدیر میوه‌ی سیر از آغاز ماه ذی‌القعدة است. عزیزانی که اهل مراقبات عبادی هستند، بیشتر عنایت دارند که از آغاز ماه ذی‌القعدة، سالک‌الی‌الله سیری را شروع می‌کند. [ماه ذی‌القعدة] ماه حرام است؛ مورد احترام است و می‌بایست در آنجا حرمت نگه داشت. ماجرای چهل روزی که سی روز آن ماه ذی‌القعدة است، و در پی آن هم ده روز اول ماه ذی‌الحجه، ماجرای سیر

۱. سیدبن طاووس، مجلسی، ج ۱، ص ۴۶۴، اعمال عید غدیر. (با اندکی اختلاف با عبارت استاد)

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۲۱.

کلیمیّه یا موسویّه است. سیری است که حضرت موسای عمران عَلَى نَبِيِّنَا وَآلِهِ وَعَلَيْهِ السَّلَام طی کرد برای دیدار خدا؛ برای نیل به ملاقات الهی و برای رسیدن به میقات. به او امر شد که می‌بایست چهل روز راهی را طی کنی، و قرار و وعده‌ی متقابلی گذاشته شد؛ **وَ وَاَعِدْنَا مُوسَى**:^۳ خدا و موسی عَلَيْهِ السَّلَام با همدیگر قرار ملاقات گذاشتند. قرار شد که موسی عَلَيْهِ السَّلَام سی روز در ماه ذی‌القعدة و ده روز در ماه ذی‌الحجه، سیری را طی کند؛ و عجیب اینجاست! وقتی به موسی عَلَيْهِ السَّلَام امر می‌شود که مسیر را طی کند، چنان پر شتاب و پر اشتیاق این راه را طی می‌کند، که بنابه روایاتی که از معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام داریم، نه شب‌ها را می‌خوابید، نه روزها را می‌نوشتید و می‌خورد! یکسره در مسیر بود؛ و طبیعتاً این حال، حال یک عاشق شیفته است؛ نه حال یک عاقل اندیشمند! عاشق است که نه خواب شب به چشم‌هایش راه دارد و نه احساس گرسنگی و تشنگی می‌کند.

گویند بخواب تا به خوابش بینی ای بی‌خبران چه جای خواب است مرا

علی‌ای‌حال این سیر طی می‌شود. موسی عَلَيْهِ السَّلَام فی‌الواقع دارد از خودش عبور می‌کند و مراتبی از وجود خود را یک‌به‌یک پشت سر می‌گذارد تا به دهه‌ی اوّل ذی‌الحجه وارد می‌شود. روزهای این دهه را هم طی می‌کند و به روز عرفه می‌رسد. روز نهم ماه ذی‌الحجه، یک روز مانده به ملاقات و دیدار، در عرفه که سرزمین معرفت و شناخت است، محبوب خود را می‌شناسد.

گاهی اوقات، انسان نسبت به حُسن یک موجود دوست‌داشتنی، یک علم اجمالی دارد؛ اما یک‌وقت با دقت، با ریزبینی، و با توجه خاص، به محبوب می‌پردازد. معرفت هم غیر از علم است. همان‌طور که می‌دانید علم، آن چیزی است که با تعقل، با تفکر، با درس گرفتن، با آموختن، و با تحقیق کردن به دست می‌آید؛ اما معرفت یک ادراک باطنی و درونی است؛ میوه‌ی تلاش‌های علمی نیست؛ یک تفضّل

۳. سوره‌اعراف، آیه‌ی ۱۴۲.

الهی است؛ یک نور الهی است که بر قلب انسان مؤمن و بر قلب سالک الی الله می تابد. در پرتو آن نور است که می تواند ببیند و مشاهده کند؛ تا قبل از آن می شنید و می اندیشید؛ اما ندیده بود. گفت:

گوشم شنید قصه‌ی ایمان و مست شد کو قسم چشم؟ دیدن ایمانم آرزوست!

در وادی معرفت، نوری بر قلب موسی علیه السلام می تابد که محبوب را می بیند. از آن علم اجمالی، از آن دانسته‌ها، عبور می کند و به مشاهده و دیدار نائل می شود؛ جزءبه جزء حُسن محبوب را می بیند! طبیعتاً وقتی انسان به حُسن محبوب واقف شد، بی اختیار به او دل می بازد. لذا وادی معرفت، مقدم بر وادی محبت و عشق است؛ عرفه قبل از عید قربان است؛ عرفات پیش از منا است، که سرزمین عشق و دلدادگی و آرزو و آرزومندی است. بهر حال با معرفت و شناخت، با پی بردن به حُسن دوست، به او دل می بازد؛ وارد عید قربان می شود. عید قربان عرصه‌ی فدا کردن خویش است در پای معشوق.

می دانیم که عقل در پی مصلحت اندیشی است؛ عقل، سوداندیش است؛ در حالی که قربانی شدن یعنی انسان همه‌ی آنچه را دارد، در راه کسی بدهد. عرصه‌ی عید قربان، عرصه‌ی عشق است؛ نه عرصه‌ی عقل؛ با عقل کسی قربانی نمی شود. انسان عاقل مدام به این فکر است که چه چیز گیرم می آید؛ من این کار را انجام دهم، چه چیزی به من می دهند. این عبادت را بکنم، چه ثوابی برای من دارد. این سیر و سلوک را بکنم، چه مراتبی از کمالات به من داده می شود. این کار انسان عاقل است. انسان عاقل کاسب است؛ تاجر است. اغلب خلق هم این گونه اند؛ اغلب مؤمنین این طورند؛ لذا قرآن با مؤمنین به همین زبان صحبت کرد؛ به زبان معامله و تجارت و سود. فرمود: **هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ؛^۴ فَاسْتَبَشِّرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ؛^۵** و امثال اینها. یعنی با زبان اینکه بیاوید با من خدا معامله کنید! من به شما سود می دهم! معامله‌ی با من، تجارت پر منفعتی است! با اغلب خلق این طور صحبت

۴. سوره صف، آیه‌ی ۱۰

۵. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۱.

کرد؛ چون اغلب خلق در وادی عقل متوقفند. آنها به وادی دل راهی پیدا نکرده‌اند؛ دل نباخته‌اند تا با ادبیات دلباختگی با آنها صحبت کند. به‌ندرت آیات قرآن از آن وادی بی‌پرده صحبت کرده است: **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ**.^۶

علی‌ای‌حال وقتی انسان، محبوبِ دلبر را شناخت، به او دل می‌بازد؛ به او دل می‌دهد؛ و وقتی دل به او داد، آماده می‌شود که قربانی کند؛ آماده می‌شود که از آخرین بقایای هستی خودش هم عبور کند. البته موسی علیه السلام سی‌ونه شبانه‌روز راه طی کرد؛ سی‌ونه شبانه‌روز مراتب وجودی خود را یکی‌یکی داشت پشت سر می‌گذاشت و از خود عبور می‌کرد. هر یک شبانه‌روز، در این سی‌ونه شبانه‌روز، یک مرتبه‌ی عبور از خویشتن بود؛ اما آن ته‌مانده که اصل وجود موسی علیه السلام بود، هنوز باقی بود.

چون گاهی اوقات، انسان مالش را می‌دهد؛ مقامش را می‌دهد؛ آبرویش را می‌دهد؛ سلامتش را می‌دهد؛ حتی جانش را می‌دهد؛ اما هنوز «من» خودش را نداده است! قرآن فرمود: بیاید جهاد کنید با اموالتان و انفستان!^۷ اینکه با اموالتان [جهاد کنید]، یعنی هرچه دارید؛ فقط پولتان که نیست! آبرویتان هست؛ عبادتتان هست؛ طاعتتان هست؛ مکاشفاتتان هست؛ همه‌ی حالاتی که دارید، هست؛ حتی جانتان هم مال شماست! غیر از این است؟ جانتان هم مال شماست. پس اینها اموال است؛ یعنی کسی که شهید می‌شود مال خودش را می‌دهد؛ این بدنش را می‌دهد؛ تکه‌تکه می‌شود؛ اما آن جهاد با انفس چیست؟ آن «من» است! موسی علیه السلام باید در این خانه‌ی آخر، آن من را ترک کند. وقتی من نبود، اوست دیگر! تا وقتی من هستم که او نیست! تا وقتی من می‌خواهم برسم، من می‌خواهم واصل شوم، من می‌خواهم به مدارج و مراتب قرب و کمال برسم، این من، هنوز هست. تا من هست، او

۶. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۵.

۷. **وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**. (سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۴۱)

نیست! اگر وجود از من خالی شد، آن وقت یکپارچه اوست؛ دیگر غیری وجود ندارد؛ خود اوست! لذا وادی قربانی، وادی عبور از من است. حالا اینکه این من چیست، شاید یک سال باید همین طور صحبت کرد، آخرش هم نفهمید آن من چیست! راستی من چیست؟ تا حالا گشته‌ایم آن من را پیدا کنیم؟ راستی من چیست؟ بدن ماست؟ عقل ماست؟ علم ماست؟ اخلاق ماست؟ روحیات ماست؟ اعتقادات ماست؟ چه چیزی از ماست؟ آن منی که می‌گوییم، جسم ماست؟ روح ماست؟ آیا آن من، روح ماست؟ می‌گویید روح من! اینکه آن من چیست، بحث مفصلی دارد که الآن واردش نمی‌شویم.

علی‌ای حال عبور از من، فرد را به عرصه‌ی قربانی وارد می‌کند؛ یعنی فرد، فقط با قربان شدن می‌تواند از من خودش عبور کند؛ و همان‌طور که گفتیم این هم میوه‌ی عشقی است که آن عشق، ثمره‌ی معرفت است. معرفت، مقدمه‌ی محبت است و محبت، مقدمه‌ی قربانی شدن. یعنی نبودن خویش، و ظهور و تجلی تمامیت محبوب در وجود قربانی! اینجاست که می‌فهمیم چرا در این روز به ابراهیم خلیل علیه السلام پیام می‌آید: **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**.^۸ ابراهیم! دیگر در وجود تو، خودت نیست! ما وجود تو را پر کردیم! چون آن که با زبان تو سخن می‌گوید، من خدا هستم! آن که با چشم تو نگاه می‌کند، من خدا هستم! آن که با دست تو کار می‌کند، من خدا هستم! آن که با پای تو راه طی می‌کند، من خدا هستم! پس هرچه از زبان تو بیرون می‌آید، فی‌الواقع سخن من است. هر امری که از زبان تو صادر می‌شود، فرمان من است. لذا **مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ**:^۹ هرکس فرمان از چنین انسانی ببرد، دارد از خدا فرمان می‌برد؛ چون رسولی در بین نیست! حقیقت حق است که دارد به زبان او سخن می‌گوید.

هر که گوید حق نگفت او کافر است

گرچه قرآن از لب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است

۸. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۴.

۹. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۰.

این سخن حق است که دارد از دهان پیامبر ﷺ بیرون می‌آید. خود خداست که دارد حرف می‌زند. این میان رسول‌اللهی وجود ندارد. آنگاه که ابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَام به اینجا رسید، می‌شود امام! یعنی امامت میوه‌ی قربانی شدن است. چون قربان شد، دیگر در وجود او منی نیست؛ خداست! و چون باید از خدا پیروی کرد، باید از او پیروی کرد. او ظهور خدا در بین خلق است.

خب این تا عید قربان بود. فاصله‌ی عید قربان تا هجدهم ماه ذی‌الحجه، یعنی دهم تا هجدهم ماه ذی‌الحجه، مراتب امامت است. چون ظهور حق متعال مراتبی دارد؛ یک طیف است. دامنه‌ای است که از عید قربان آغاز، و به هجدهم ذی‌الحجه ختم می‌شود؛ همانند نبوت که مراتبی دارد. قرآن فرمود پیامبران متفاوتند. همه‌ی پیامبران در یک رتبه و هم‌رتبه نیستند. فرمود ما پیامبران را بر یکدیگر فضیلت دادیم: **تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ**.^{۱۰} همان‌طور که پیامبران هم‌تراز نیستند، امامان نیز هم‌تراز نیستند. ابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَام امام است، امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب عَلَيْهِ السَّلَام هم امام است! امامت یک طیف است؛ یعنی ظهور حق متعال در وجود امام، مراتبی دارد؛ از مرتبه‌ی ابراهیمی که مرتبه‌ی خلت است، آغاز می‌شود و به مرتبه‌ی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام که ظهور تام حق متعال در قالب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است، ختم می‌شود. حالا می‌فهمیم چرا افضل اعیاد امت است. پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: **أَفْضَلُ أَعْيَادِ أُمَّتِي**.^{۱۱} از همه‌ی اعیاد امت من بالاتر است!

حالا اگر کمی صریح صحبت کنیم، بعد از ظهور پیغمبر اکرم ﷺ، همه‌ی خلق، امت رسول‌الله ﷺ هستند. همه‌ی خلق، چه بخواهند و چه نخواهند! این یک امر تکوینی است؛ امر تشریعی نیست. همه‌ی خلق، امت رسول‌الله ﷺ هستند. مگر پیغمبر ﷺ **رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ**^{۱۲} نبودند؟

۱۰. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۳.

۱۱. صدوق، امالی، ص ۱۲۵؛ سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۴۶۶ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۱۰۹.

۱۲. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۷.

پیغمبر ﷺ که فقط رحمت برای نمازخوان‌ها و مقدّس‌ها نیستند؛ فقط رحمت برای مؤمنین نیستند؛ فقط رحمت برای مسلمین و موحدّین نیستند. **رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ** عالمین یعنی اشقیاء، یعنی ظالمان، یعنی فاسدان، یعنی فاسقان، یعنی همه‌ی خلق. پیامبر اکرم ﷺ **رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ** هستند. قرآن فرمود: ما تو را فرستادیم **كَافَّةً لِّلنَّاسِ**^{۱۳} برای تمامی ناس فرستادیم. پس همه‌ی ناس، امت پیغمبر ﷺ هستند. اینکه فرمود: **أَفْضَلُ أَعْيَادِ أُمَّتِي**: برترین اعیاد امت من، عید غدیر خم است، یعنی برترین اعیاد کلّ عالم، عید غدیر خم است؛ نه فقط برترین عید مسلمان‌ها. فرمود: **عِيدُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ**^{۱۴} است. همان‌طور که می‌دانید، واژه‌ی عید از عُوْد می‌آید؛ از بازگشت می‌آید. عید یعنی جایی که فرد به آن مبدأ خودش برمی‌گردد. عید، بازگشتگاه است. معاد، نقطه‌ی بازگشت است. عید، بازگشت به سمت آن نقطه‌ی نخستین است. گفت: سر بنه آنجا که باده خورده‌ای!

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ^{۱۵} این رجعت، این **إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، عید است؛ عُوْد و بازگشت است. حالا بزرگترین بازگشت به حقّ متعال چیست؟ **عِيدُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ**! عید سعید غدیر خم! چرا؟ چون بازگشت به بالاترین مرتبه‌ی تجلّیات حقّ متعال است. جلوه‌ی تامّ آتمّ حقّ متعال، وجود مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام است. [در عید غدیر خم] پرده را کنار زد؛ والاّ این‌طور نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام روز هجدهم ماه ذی‌الحجّه به امامت و ولایت نائل شده باشند. پیغمبر ﷺ فرمودند: **كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ**^{۱۶} من رسول‌الله پیغمبر بودم، در حالی که هنوز گلِ آدم را داشتند می‌سرشتند؛ هنوز آدم را خلق نکرده بودند. گفت:

۱۳ . سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۲۸.

۱۴ . سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۴۷۶؛ وافی، فیض‌کاشانی، ج ۹، ص ۱۴۰۲ و حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۸، ص ۸۹.

۱۵ . سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

۱۶ . مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۲.

بودم آن روز من از طایفه‌ی دُردکشان که نه از تاک نشان بود و نه از تاک‌نشان

كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطَّيْنِ! بعد خطاب کردند به امیرالمؤمنین علیه السلام و فرمودند: و اما تو ای علی! **كُنْتُ وَلِيًّا وَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطَّيْنِ.**^{۱۷} بنابراین، امیرالمؤمنین علیه السلام در روز هجدهم ذی‌الحجه به جایی نرسیدند؛ این امت است که دارد سیری را طی می‌کند، تا با حقیقت الهی امیرالمؤمنین علیه السلام در هجدهم ذی‌الحجه آشنا شود؛ ملاقات کند و با آن بیعت کند. والا امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از خلقت آسمان و زمین امیرالمؤمنین بودند؛ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام با هجدهم ذی‌الحجه آغاز نشد؛ بلکه هجدهم ذی‌الحجه نقطه‌ای است که امت به ملاقات با مقام امامت و مقام ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسد. امیدواریم خدای متعال، این سیر را برای ما محقق کرده باشد و فردا که روز هجدهم ماه ذی‌الحجه است، ما این جلوه‌ی تام حقیقت حق متعال در عالم وجود را، در وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام ملاقات کنیم و با آن حقیقت بیعت کنیم؛ که اگر با آن حقیقت بیعت کنیم، با خود خدای متعال بیعت کرده‌ایم. قرآن راجع به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ:**^{۱۸} ای رسول‌الله! کسانی که با تو بیعت کردند، اینها با خدا بیعت کردند. بعد پرده را کنار زد و فرمود: **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ:** دست خدا روی دست اینها بود. پس اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله سه روز، از روز هجدهم تا بیست‌ویکم ماه ذی‌الحجه، مردم را در آن صحرای داغ‌نگه داشتند و گفتند همه باید بیایند با علی علیه السلام بیعت کنند، به این خاطر است که بیعت با علی علیه السلام، بیعت با خود خداست. امیدواریم خدای متعال این بیعت را، هم در باطن و هم در ظاهر، [روزی ما کند.] در ظاهر هم بسیار قشنگ است! ببینید، مقام توحید، مقام یکی شدن وجود سالک الی‌الله است؛ توحید که یکی کردن خدا نیست! توحید یکی شدن ماست! انسان موحد، انسانی است که ظاهر و باطنش یکی است. هر وقت

۱۷. حافظ‌برسی، مشارق انوارالیقین فی اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۵۸.

۱۸. سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۱۰.

نفاق و شکاف بین ظاهر و باطن انسان مؤمن از بین رفت، می‌شود یک انسان موحد. لذا ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام هم باید باطن وجود فرد را بگیرد، او هم ظاهر او را. هم در باطن با حقیقت علوی بیعت کند، و هم در ظاهر با ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نماید. ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، نه فقط جنبه‌ی ظاهری دارد، که بگوییم همان مقام خلافت و جانشینی مدیریت جامع‌ی اسلامی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و نه فقط جنبه‌ی باطنی دارد، که بگوییم ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام یعنی گره خوردن باطن شخص با حقیقت علوی. هر دوی اینها لازم و ملزومند. موحد کسی است که هم در باطن با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کند و هم در ظاهر. امیدواریم خدای متعال چنین بیعتی را نصیب همه‌ی ما بفرماید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ